

بررسی اهمیت جایگاه محیط زیست و اصل انصاف در تعیین حدود مرزهای زمینی (با تأکید بر رویه قضایی دیوان بین المللی دادگستری)

میر حسن ریاضی^۱

علی فقیه حبیبی^{*}

faghih.habibi@gmail.com

علی مشهدی^۳

منصور پور نوری^۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۵/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۴/۱

چکیده

محدوده‌ها و خطوط مرزی بین‌المللی، قلمروهای تحت حاکمیت دولت‌ها را معین می‌کنند. این محدوده‌ها که حدود حاکمیت کشورها را معین می‌کنند وسعتی متفاوت دارند و کشورها با حساسیت زیاد به آن می‌نگرند و خواهان تعیین حدود دقیق آنها هستند. دیوان بین‌المللی دادگستری به عنوان رکن قضایی سازمان ملل متحد، نقشی بی بدیل در تعیین حدود مرزهای زمینی میان کشورها دارد. دیوان این کار را با ابزارهای در دست، یعنی با احترام به ثبات معاهدات مرزی و ارضی، اصل تصرف حقوقی و سلطه مؤثر انجام می‌دهد و در این مسیر، ابزارهای کمکی او اصولی چون استاپل، رضایت، عملکرد بعدی کشورها و انصاف و ... هستند. باید گفت؛ اگر در گذشته، عامل زور و قدرت باعث تعیین حدود مرزها می‌شد، امروزه، توافق، عامل تعیین کننده‌ی حدود مرزها است. اصولی هم چون انصاف و ... همگی، منعکس کننده‌ی عامل توافق برای تعیین حدود مرزهای زمینی هستند. در این میان در برخی موارد، برخی توجیهات، توسط طرف های دعوی ارضی و مرزی در مقابل دیوان بین‌المللی دادگستری مطرح شده‌اند، اما دیوان این توجیهات را مستند رأی خود قرار نداده و گرچه در برخی موارد، همچون محیط‌زیست، توجه خود را به این مستندات معطوف داشته، ولی هرگز آنها را به عنوان عاملی جهت تعیین حدود مرزهای زمینی در نظر نگرفته است و مسأله محیط‌زیست از جمله توجیهات غیر قابل قبول تحصیل مالکیت سرزمین از سوی دیوان بین‌المللی دادگستری است. در این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی سعی در بررسی اهمیت جایگاه محیط‌زیست و اصل انصاف در تعیین حدود مرزهای زمینی (با تأکید بر رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری) شده است. سؤال اساسی این است که محیط زیست و اصل

۱- دکترای، رشته حقوق محیط زیست، دانشکده منابع طبیعی و محیط زیست، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۲- دانشیار گروه حقوق عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی (واحد تهران جنوب)، تهران، ایران. * (مسوول مکاتبات)

۳- دکترای حقوق بین الملل، دانشیار و عضو هیات علمی، حقوق دانشگاه قم، ایران.

۴- دکترای حقوق بین الملل، استادیار و عضو هیات علمی، دانشگاه آزاد اسلامی (واحد تهران مرکز)، تهران، ایران.

انصاف چه جایگاهی در تعیین حدود مرزهای زمینی دارند. در نهایت نتیجه حاصله حاکی از این است که بر اساس رویه قضایی دیوان بین المللی دادگستری اصل انصاف نقش نهایی و مکمل در این زمینه دارد.

واژه های کلیدی: محیط زیست، اصل انصاف، دیوان بین المللی دادگستری، رویه ی قضایی، مرز زمینی.

Study on the importance of the position of the environment and the Principle of Equity in determining the boundaries of land borders (Emphasis on the jurisprudence of the International Court of Justice)

Mir Hasan Riazi¹

Ali Faqih Habibi^{2*}

faghil.habibi@gmail.com

Ali Mashhadi³

Mansour Pour Nouri⁴

Admission Date: August 9, 2021

Date Received: June 22, 2021

Abstract

Investigating the importance of the position of the environment and the principle of equity in determining the boundaries of land borders (Emphasis on the jurisprudence of the International Court of Justice)

The International Court of Justice, as the judicial body of the United Nations, has an irreplaceable role in determining the boundaries of land borders between countries. The Court does this with the tools at hand, that is, with respect for the stability of border and territorial treaties, the principle of legal possession and effective domination, and in this regard, its auxiliary tools are principles such as fairness and so on. It must be said; if in the past, the factor of force and power determined the boundaries, but today, the agreement determines the boundaries. Principles such as fairness, etc., all reflect the factor of agreement to determine the boundaries of land borders. In some cases; Some justifications have been raised by the parties to territorial and border disputes before the International Court of Justice, but the Court has not substantiated these justifications, and although in some cases, such as the environment, it has turned its attention to these documents, He has never considered them as a factor in determining the boundaries of land, and the issue of the environment is one of the unacceptable justifications for the acquisition of land ownership by the International Court of Justice. In this descriptive-analytical study, an attempt has been made to examine the importance of the status of the environment and the principle of fairness in determining the boundaries of land borders (with emphasis on the jurisprudence of the International Court of Justice).

Keywords: Environment, Principle of Equity, International Court of Justice, Judicial Procedure, Land Border.

1- PhD, Department of Environmental Law, Faculty of Natural Resources and Environment, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2- Associate Professor, Department of Public Law, Islamic Azad University (South Tehran Branch), Tehran, Iran. *
(Corresponding author)

3- Doctor of International Law, Associate Professor and Faculty Member, Law, Qom University, Iran.

4- PhD in International Law, Assistant Professor and Faculty Member, Islamic Azad University (Central Tehran Branch), Tehran, Iran.

مقدمه

محدوده‌ها و خطوط مرزی بین المللی، قلمروهای تحت حاکمیت دولت‌ها را معین می‌کنند. این محدوده‌های مرزی وسعتی متفاوت دارند. خطوط مرزی محدوده حاکمیت کشورها را معین می‌کنند و به همین خاطر کشورها با حساسیت زیاد به آن می‌نگرند و خواهان تعیین حدود دقیق آنها هستند. محدوده‌ها و خطوط مرزی، تنها از دید حقوقی و توسط حقوقدان‌ها بررسی نمی‌شوند، بلکه دانشمندان سایر علوم نیز کم و بیش از دیدگاه و تخصص خود به بررسی آن‌ها می‌پردازند. باید توجه داشت که بدون بهره‌گیری از سایر علوم و ابزارها و تکنولوژی‌های موجود، نمی‌توان به تعیین دقیق خطوط و محدوده‌های مرزی پرداخت. در واقع مرزها به عنوان یک موضوع حقوق بین‌الملل، ماحصل توجه و به کارگیری علوم دیگری نیز هستند که پیشرفت‌های آنها، دقت و صحت بیشتر را در امر تعیین حدود مرزها سبب شده است. در این میان و در برخی موارد اختلافاتی در زمینه‌ی محدوده‌ها و خطوط مرزی بین المللی حادث شده و بدین منظور کشورها برای حل و فصل اختلاف‌های ارضی و مرزی خود به دیوان بین‌المللی دادگستری متوسل شده‌اند. دیوان بین المللی دادگستری به عنوان رکن قضایی سازمان ملل متحد، نقشی بی‌بدیل در تعیین حدود مرزهای زمینی میان کشورها دارد. دیوان این کار را با ابزارهای در دست، یعنی با احترام به ثبات معاهدات مرزی و ارضی، اصل تصرف حقوقی و سلطه مؤثر انجام می‌دهد و در این مسیر، ابزارهای کمکی او اصولی چون استاپل، رضایت، عملکرد بعدی کشورها و انصاف و ... هستند.

در مورد اهمیت و ضرورت انجام پژوهش پیش رو باید گفت؛ اگر در گذشته، عامل زور و قدرت باعث تعیین حدود مرزها می‌شد، ولی امروزه، توافق، عامل تعیین کننده حدود مرزها است. اصولی هم چون استاپل، احترام به معاهدات مرزی، تصرف حقوقی، سلطه مؤثر، رضایت به عملکرد بعدی کشورها، انصاف و ... همگی، منعکس کننده عامل توافق برای تعیین حدود مرزهای زمینی هستند. تمام این اصول به ثبات نظر دارند. خود اصل ثبات مرزها نیز در خدمت حفظ صلح و نظم و امنیت بین المللی است، بنابراین، به نوعی، تمامی اصول و قواعد تعیین

محدود مرزهای زمینی در خدمت حفظ صلح و نظم و امنیت بین المللی هستند، صلح و نظم و امنیت بین المللی برای انسانها. در واقع، هدف غایی تمامی اصول فوق هستند. با این حال ادبیات حقوق بین الملل، در مورد نقش این اصول در مرزها به طور کلی ضعیف است. کتب و مقالات مربوط به مرزها و مسائل سرزمینی، به طور منسجم و جامع، تمامی زوایای مسائل ارضی و مرزی را بررسی نکرده‌اند و بنا به مورد، هر کدام از زاویه‌ای خاص، به این مقوله پرداخته‌اند و جای یک تحقیق جامع، که زوایای مختلف حوزه‌های مرزی و ارضی را بررسی نماید، خالی است. در کشور ما نیز به این امر آن گونه که شایسته است، پرداخته نشده است. لذا دانستن اصول قواعد حاکم بر تعیین حدود مرزها و تحولات آنها امری ضروری است. در واقع، افزایش دانش حقوق بین الملل، در زمینه تعیین حدود مرزها و تحولات آنها ضروری است و در این زمینه تا کنون پژوهش‌هایی صورت گرفته است از جمله: در کتاب مرزها و مرزهای بین المللی^۱ به نویسندگی تریگز و پریسکات^۲ در سال ۲۰۰۸؛ به ذکر کلیات مرزها و مسائل ارضی پرداخته شده است با این حال این پژوهش تمرکزی بر رویه قضایی، اصول تعیین حدود مرزها و تحولات آنها ندارد (۱). کایان هومی کایکباد^۳ (۲۰۰۷)، در کتاب تفسیر و بازنگری در تصمیمات مرزی بین المللی^۴ به تجدیدنظر و اصلاح آرا و تصمیمات مرزی ارضی اشاره شده است، هر چند که کلیاتی در باب مسائل ارضی و مرزی نیز دارد و از این منظر می‌تواند راهگشای ما باشد (۲). گرننگ^۵ (۲۰۱۵)، در کتاب تجاوز به اوکراین، سرزمین، مسئولیت و حقوق بین الملل^۶، در مورد رد کاربرد زور برای به دست آوردن سرزمین مطالبی بیان شده است و از این منظر

- 1- International Frontiers and Boundaries
- 2- Prescott & Triggs
- 3- Kaiyan Homi Kaikobad
- 4- Interpretation and Revision of International Boundary Decisions
- 5- Grant
- 6- Aggression Against Ukraine, Territory, Responsibility and International Law

پروسةٔ تحدید حدودهای دریایی و زمینی اساساً مشابه هستند و الزاماً، عنصر یکسان ثبات و دوام را شامل می‌شوند و موضوع، قاعدهٔ مستثنی نمودن توافق‌های مرزی از تغییر بنیادین اوضاع و احوال است (۵).

در واقع، دولت‌ها در پی ایجاد ترتیباتی پایدار با همسایگان خود هستند که خطر اصطکاک میان حکومت‌ها و اتباع را به حداقل برسانند. به هر حال، باید توجه داشت که مرزهای زمینی و مخصوصاً اختلاف در مورد آن‌ها می‌تواند در مورد تحدید و یا عدم تحدید حدود مرزهای دریایی و فلات قاره مؤثر باشد (۶). البته، در مواردی نیز جریان تحدید حدود مرزهای دریایی، ممکن است باعث تجدید اختلاف مرزهای زمینی بشود. برای هر دو حالت، مثال‌هایی وجود دارند. به عنوان مثال، عراق و اردن، به علت دسترسی محدودی که به دریا دارند، با مشکلات بزرگی مواجه هستند و در نتیجه، از نظر سیاسی وابسته و از نظر اقتصادی با هزینه‌هایی بالا مواجه هستند و همین امر هم یکی از اسباب اختلافات آنها با همسایگانشان است (۷). در مثالی دیگر، عدم تحدید حدود مرزهای زمینی میان عمان و امارات متحده عربی، موجب شده تا فلات قارهٔ آن‌ها نیز در خلیج فارس و دریای عمان تحدید نشود (۶). در مثالی دیگر، این موضوع مشاهده شد که ادامهٔ اختلاف‌های قطر و بحرین در مورد حاکمیت بر مجمع‌الجزایر هوار، امکان توافق در مورد مرزهای دریایی میان آنها را نیز تضعیف نمود، که البته این اختلاف توسط دیوان بین‌المللی دادگستری حل و فصل شد (۶). در میان آراء قضایی، موارد متعددی به چشم می‌خورند که حاکی از توجه دیوان به ارتباط میان مرزهای زمینی و دریایی هستند. در تحدید حدود مرز دریایی میان دو کشور همسایه، معمولاً یک نقطهٔ ثابت وجود دارد و آن، جایی است که مرز خشکی به ساحل

می‌تواند راهگشای ما باشد (۳). در کل باید گفت، کتاب‌های خارجی، در حوزه مسائل ارضی و مرزی، بیشتر به ذکر کلیات مرزها و مسائل ارضی پرداخته‌اند و برخی از آنها نیز جنبه خاصی از این حوزه را مدنظر قرار داده‌اند، ولی هیچ کدام به صورت مفصل و منسجم، تمامی اصول حاکم بر تعیین حدود مرزها، رویه قضایی و مهم تر از همه، تحولات آن را بررسی نکرده‌اند و بدین منظور و جهت بررسی این اصول و تحولات؛ در این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی پس از بررسی ارتباط میان مرزهای زمینی و دریایی در آراء قضایی بین‌المللی به جایگاه محیط‌زیست به عنوان یکی از مواردی که از سوی دیوان بین‌المللی دادگستری به عنوان یک عامل غیرقابل قبول در توجیهات تحصیل مالکیت سرزمین شناخته شده پرداخته می‌شود و در ادامه نقش انصاف به عنوان یکی از ابزارهای کمکی دیوان؛ در آراء قضایی مرزی و ارضی مورد بررسی واقع خواهد شد. همچنین در این پژوهش، سعی در یافتن پاسخی برای پرسش‌های ذیل خواهد شد؛ ابزار دیوان بین‌المللی دادگستری در تعیین حدود مرزهای زمینی چیست؟ عوامل تعیین کننده‌ی حدود مرزهای زمینی از منظر دیوان بین‌المللی دادگستری چیست؟

۱- بررسی ارتباط میان مرزهای زمینی و دریایی در آراء

قضایی بین‌المللی

علیرغم تفاوت‌هایی که میان تحدید حدود مرزهای دریایی و تعیین حدود مرزهای زمینی وجود دارد، رابطهٔ میان این دو کتمان ناپذیر است. امروزه انگیزه‌های ترسیم مرزهای بین‌المللی در خشکی و دریا یکسان است (۴). دولت‌ها می‌خواهند تا مالکیت آنها بر مرزهایشان مشخص شود و مرزها، چه دریایی و چه زمینی، به دلایل منافع اقتصادی و استراتژیک خود برای آنها حائز اهمیت هستند (۱).

خط تحدید حدود می‌تواند بدون توجه به این دو جزیره نیز ترسیم شود (۱۲).

۲- اگر مرز خشکی مورد مناقشه باشد، بالطبع شانس زیادی برای تحدید حدود مرز دریایی وجود ندارد، به عنوان مثال، کشورهای سودان و مصر تا زمانی که مرزهای خشکی آنها به عنوان نقطهٔ شروع مرزهای دریایی مورد موافقت قرار نگیرند، قادر نخواهند بود بر سر مرزهای دریایی مجاور خود در دریای سرخ توافق کنند (۷).

۱- در قضیهٔ مربوط به حاکمیت بر پولائو لیگیتان و پولائو سپیادان میان مالزی و اندونزی، نظر قاضی ادا این است که مسئلهٔ حاکمیت بر پولائو لیگیتان و پولائو سپیادان تنها در نتیجهٔ تلاش طرفین برای موقعیت‌های چانه زنی بهتر در تحدید حدود فلات قاره مطرح شده است و این امر از تصور غلط طرفین ناشی شده است که نتوانسته‌اند درک کنند که مطابق قاعدهٔ «اوضاع و احوال خاص»،

فلات قاره‌ای دارد که به موجب حقوق بین‌الملل نسبت به آن مستحق است.^۱

نهایتاً با توجه به ملاحظات فوق، دیوان نتیجه گرفت که اختلاف مربوط به آن حقوق، اختلافی است که به وضعیت سرزمینی کشور ساحلی (یونان) مربوط است (۵). قضیه فلات قاره لیبی - تونس، محلی است که در آن می‌توان بازهم به تأثیر خشکی بر دریا پی برد. در این پرونده، دیوان مرز زمینی میان دو کشور را برای برقرار نمودن نقطه آغاز مرز دریایی بررسی نمود تا به آن نقطه ثابت مسلط بر دریا دست یابد، تا بتواند به تعیین مرزهای دریایی بپردازد (۹). در ادامه، در قضیه تعیین حدود دریایی و مسائل سرزمینی میان قطر و بحرین، بار دیگر دیوان بر این امر تأکید کرد که این خشکی است که بر دریا سلطه دارد و حقوق دریایی را مشخص می‌کند و از این رو وضعیت سرزمینی است که باید به عنوان نقطه آغازین، برای تعیین حقوق دریایی کشور ساحلی در نظر گرفته شود (۱۰). از این رو، دیوان به تعیین سواحل ذیربطی پرداخت که از آنها عرض دریای سرزمینی طرفین اندازه‌گیری می‌شد و باید در این مسیر، احراز می‌نمود که کدام جزایر تحت حاکمیت بحرین یا قطر هستند (۱۰). اساساً، در پرونده‌هایی که مرزهای زمینی و دریایی، هر دو را شامل می‌شوند، دیوان نشان داده است که تأثیر مرزهای زمینی و دریایی بر یکدیگر را مدنظر خود قرار می‌دهد. در قضیه مرز زمینی و دریایی میان کامرون و نیجریه، در مرحله اعتراض‌های مقدماتی، در پاسخ به ایراد مقدماتی هفتم نیجریه، دیوان عنوان نمود که می‌پذیرد که مادامی که مالکیت بر شبه جزیره باکاسی مشخص نشده است، تصمیم‌گیری در مورد تعیین حدود مرز دریایی میان طرفین، اگر نگوئیم

۱- در قضیه تعیین حدود مرز دریایی در خلیج ماین، دیوان عنوان داشت: «این درست است که بگوئیم که حقوق بین‌الملل به کشور ساحلی، عنوان مالکیت قانونی، نسبت به فلات قاره مجاور یا منطقه دریایی مجاور با ساحلش را اعطاء می‌کند»
به همین نحو، در قضیه فلات قاره لیبی - تونس، دیوان عنوان نمود که ساحل سرزمین یک کشور، فاکتوری تعیین کننده برای عنوان مالکیت، نسبت به مناطق زیردریایی مجاور آن است، که به این موضوع، در رأی اختلاف سرزمینی و دریایی میان نیکاراگوئه و کلمبیا اشاره شد (۱۸).

می‌رسد. در صورتی که کشورها تکلیف حاکمیت بر این نقطه شروع را مشخص نمایند، آنگاه می‌توان از آن نقطه برای تعیین حدود مرزهای دریایی استفاده نمود. دیوان بین‌المللی دادگستری، در قضایای فلات قاره دریای شمال به ذکر یک اصل حقوقی مبادرت ورزید:

«خشکی بر دریاسلطة دارد» و دیوان پذیرفت که زمین، منبع قانونی قدرتی است که یک کشور می‌تواند بر امتداد سرزمینی به سوی دریا اعمال نماید (۸). از آن پس، بارها این فرآیند از رأی دیوان، در دیگر پرونده‌های مطروحه نزد او تکرار شد و دیوان بارها از این اصل استفاده کرد. در قضیه فلات قاره دریای اژه میان یونان و ترکیه، دیوان از این اصل استفاده کرد. مسأله مطروحه برای دیوان این بود که آیا اختلاف حاضر، اختلافی است که به وضعیت سرزمینی یونان مربوط است؟ دیوان پاسخ داد که از لحاظ قانونی، حقوق کشور ساحلی بر فلات قاره، هم وابسته به حاکمیت کشور ساحلی است و هم به صورت مستقیم، از حاکمیت آن کشور بر سرزمین مجاور فلات قاره ناشی می‌شود. این امر از تأکید انجام گرفته توسط دیوان در قضیه فلات قاره دریای شمال، درباره امتداد طبیعی سرزمین، به عنوان معیاری برای تعیین گستره حق کشور ساحلی نسبت به فلات قاره، در برابر دیگر کشورهای مجاور در همان فلات قاره، به وضوح آشکار می‌شود. دیوان متذکر شد که این معیار، توسط هر دوی یونان و ترکیه، در جریان مذاکراتشان درباره مفاد اختلاف حاضر مورد استناد قرار گرفته است. دیوان بار دیگر متذکر شد که فلات قاره یک مفهوم حقوقی است که در آن اصلی اعمال می‌شود که زمین بر دریا سلطه و تفوق دارد. به خاطر قانون، به موجب حقوق بین‌الملل، منحصراً به واسطه حاکمیت کشور ساحلی بر سرزمین، حقوق اکتشاف و استخراج در فلات قاره می‌تواند به آن بپیوندد. به طور خلاصه، از لحاظ قانونی، حقوق فلات قاره هم تجلی و هم ملازم و ضمیمه اتوماتیک حاکمیت سرزمینی کشور ساحلی هستند. به واسطه رژیم وضعیت سرزمینی، به خاطر قانون، کشور ساحلی حقوق اکتشاف و استخراج را بر

بر برآمدگی‌های دریایی و جزایر، به طور ضمنی و مستقل از موضوع اختلاف مندرج در دادخواست نیکاراگوئه، یعنی تحدید حدود مناطق مورد اختلاف دریای سرزمینی، فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی، مطرح شده بود (۱۳). در پرتو مطالب فوق، دیوان نتیجه گرفت که ادعای نیکاراگوئه در رابطه با حاکمیت بر جزایر واقع در منطقه دریایی مورد اختلاف قابل استماع است و این ادعا، ذاتاً با ادعای اصلی مربوط به تحدید حدود دریایی بین نیکاراگوئه و هندوراس در دریای کارائیب مرتبط است (۱۳). علاوه بر این، در همین پرونده، دیوان نشان داد که مسائل مربوط به خشکی تا چه حدی بر مسأله مرزهای دریایی تأثیرگذارند. دیوان اظهار داشت که هر زمان که نقاط مبدأ برای ترسیم خط منصف مورد استفاده قرار گیرد، شکل و ماهیت ناپایدار سواحل مربوطه، از جمله جزایر مورد اختلاف که در دهانه رودخانه کوکو ایجاد شده‌اند، باعث می‌شوند که نقاط مبدأ در دوره کوتاه زمانی (چه در دماغه گراسیاس ا دیوس یا در هر جای دیگری) بی ثبات باشند و با عنایت به دلایل یاد شده، دیوان دریافت که در مورد استثنای وارده بر ماده ۵۱ عهدنامه حقوق دریاها، یعنی در مواجهه با شرایط خاص، اصل منصف اعمال نمی‌گردد و اصل خط منصف کماکان به عنوان قاعده عام باقی است (۱۳). در آراء داوری نیز مواردی به چشم می‌خورند که حاکی از پذیرش ارتباط میان مرزهای زمینی و دریایی هستند. به عنوان نمونه، در رأی داوری اریتره - یمن، محکمه داوری پذیرفت که حقوق بین الملل حاکم بر سرزمین خشکی و مرزهای دریایی، متفاوت، جدا و گسسته نیستند و با یکدیگر ارتباط حقوقی دارند (۱۵). سپس، محکمه داوری در بحث حاکمیت بر برخی جزایر، عملی انجام داد که این بار نشان دهنده تأثیر مرزهای دریایی بر حاکمیت سرزمینی بود، یعنی در فقدان عنوان مالکیت ممتاز از سوی هر طرف دعوا، جزایر هر طرف خط میانه را به کشور ساحلی داد (۱۵). محل دیگری که می‌توان در آن تأثیر خشکی را بر دریا ملاحظه کرد، این موضوع است که در تحدید حدودهای دریایی، به محض این که دیوان خط منصف موقتی

غیرممکن، سخت خواهد بود (۱۱). سپس در رأی نهایی، وقتی دیوان حاکمیت بر شبه جزیره باکاسی را به کامرون سپرد، آنگاه مسیر مرز دریایی میان دو کشور را به همین خاطر، در غرب شبه جزیره باکاسی قرار داد (۱۲). بنابراین، اگر حاکمیت بر این شبه جزیره به نیجریه اعطاء می‌شد، یقیناً مرز دریایی میان دو کشور هم مسیر دیگری را می‌پیمود. در قضیه اختلاف سرزمینی و دریایی میان نیکاراگوئه و هندوراس، دیوان بار دیگر اصل خشکی بر دریا غلبه دارد را تکرار نمود و عنوان داشت که حقوق دریایی، از حاکمیت کشور ساحلی بر خشکی ناشی می‌شود و متذکر شد که در پی این رویکرد نیاز است که حاکمیت بر جزایر، پیش از تحدید حدود دریایی و به گونه‌ای مستقل تعیین شود (۱۳). در کل، دیوان مرزهای زمینی و دریایی را به عنوان یک پکیج در نظر می‌گیرد و بر این اعتقاد است که بدون کمک آنها به یکدیگر، نمی‌تواند به درستی وظیفه تعیین مرزها را انجام دهد. یکی از موارد این رابطه و همکاری، این است که در حقوق بین الملل، جزایر هر چند کوچک هم باشند، مستعد تخصیص هستند، ولی برآمدگی‌های ناشی از جزر و مد خفیف، قابلیت تخصیص ندارند. حقوق دریاها و در رأس آن ماده ۱۲۱ کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها تعریف جزایر را به دست می‌دهد. به عبارتی دیگر، حقوق دریاها ابتدا مشخص می‌کند که آیا این قطعه خشکی، جزیره است و پس از مشخص کرد که جزیره است، آن گاه حاکمیت آن، بر طبق قواعد و حقوق مالکیت و اکتساب سرزمین معین می‌شود (۱۴). به عنوان مثال، در قضیه اختلاف سرزمینی و دریایی میان نیکاراگوئه و هندوراس، به منظور ترسیم یک خط مرزی واحد دریایی در دریای کارائیب، دیوان باید تأثیر برآمدگی‌های دریایی را بر مسیر آن خط در نظر می‌گرفت. برای ترسیم این خط، دیوان باید در ابتدا مشخص می‌کرد که کدام یک از دو کشور، بر جزایر و صخره‌ها در منطقه مورد اختلاف حاکمیت دارد و ملزم بود که این کار را صرف نظر از این که ادعایی رسمی وجود دارد یا خیر، انجام دهد. بدین ترتیب، ادعای مربوط به حاکمیت

را بنا می‌نهد، باید در نظر بگیرد که آیا فاکتورهایی وجود دارند که به منظور رسیدن به یک نتیجه منصفانه، اصلاحات یا تغییر مکان آن خط را ایجاد کنند؟ معمولاً در رویه قضایی دیوان، به این فاکتورها، به عنوان شرایط و اوضاع و احوال ذیربط اشاره می‌شود. در این باب، در قضایای فلات قاره دریای شمال، دیوان اعلام نمود که فاکتور نهایی که باید در نظر گرفته شود، اصل درجه معقولی از تناسب است که تعیین حدود متأثر از اصول منصفانه، بایستی این درجه معقول از تناسب را میان وسعت فلات قاره اختصاص یافته به کشورهای مربوط و خطوط ساحلی ذیربط آن‌ها را فراهم آورد. سپس دیوان اعلام داشت که اینها، مطابق با مسیر کلی‌شان، به منظور مقرر داشتن توازن کلی میان کشورهای با خطوط ساحلی مستقیم و کشورهای مشخصاً با سواحل مقعر یا محدب سنجدیده می‌شوند (۸). در ادامه نیز دیوان در قسمت اجرایی رأی خود اظهار نمود که فاکتورهایی که باید در مسیر مذاکرات در نظر گرفته شوند، از جمله، شامل شکل کلی سواحل طرفین و نیز وجود هرگونه ویژگی خاص یا غیر معمول و عنصر درجه معقولی از تناسب می‌شوند (۸).

بعد از این پرونده نیز دیوان بارها در تعیین حدودهای دریایی خود، خشکی را مورد توجه قرار داده است. در سال ۱۹۸۲، در قضیه فلات قاره تونس - لیبی نیز یکی از شرایط و اوضاع و احوال مربوطه‌ای که برای رسیدن به تعیین حدود منصفانه، دیوان آن را مورد توجه قرار داد، مرز زمینی میان طرفین و رفتار آنها پیش از سال ۱۹۷۴، در اعطاء امتیازات نفتی بود (۹). در پرونده مربوط به فلات قاره لیبی - مالت، بار دیگر دیوان این فرصت را یافت تا تأثیر خشکی بر تعیین حدودهای دریایی را به نمایش بگذارد. در این پرونده، دیوان برای بررسی منصفانه بودن نتیجه، به بررسی این موضوع پرداخت که آیا شرایط و اوضاع و احوال ذیربطی وجود دارند که آن چنان اهمیت داشته باشند که آنها را مورد توجه قرار دهد و خط میانه‌ی موقتاً ترسیم شده را نیازمند اصلاح ببیند. دیوان به اختلاف طول سواحل طرفین پرداخت. ساحل مالت، ۴۲ مایل و ساحل لیبی، ۲۹۱ مایل طول دارد. سپس دیوان اعلام داشت که این مسئله، اوضاع و احوال

ذیربطی است که تعدیل و اصلاح خط میانه را موجه می‌سازد، تا منطقه وسیع‌تری از فلات قاره به لیبی اختصاص یابد (۱۶). البته، دیوان قبلاً نیز در پرونده تعیین حدود دعوی لیبی - تونس، به نقش تناسب، در ارزیابی نسبت میان طول سواحل و مناطق فلات قاره منسوب بر مبنای آن سواحل اشاره نموده و اظهار کرده بود که این امر بایستی برای بازبینی منصفانه بودن نتیجه حاصله به کار گرفته شود. دیوان عنوان داشت که ملاحظه طول سواحل و درجه معقولی از تناسب، امری است که برای بررسی منصفانه بودن هر خطی، فارغ از این که این خط براساس چه متدی تعیین شده، به کار می‌رود (۱۶). عملکرد دیوان در باب تأیید اثرگذاری خشکی بر دریا ادامه یافت و در پرونده تعیین حدود دریایی در منطقه میان گرینلند و جان ماین میان دانمارک و نروژ، دیوان بار دیگر تأکید کرد که باید به منظور تضمین یک راه حل منصفانه، به شرایط و اوضاع و احوال ذیربط، از جمله اختلاف میان طول سواحل طرف های مربوط توجه کرد (۱۷).

همان گونه که دیوان در قضایای فلات قاره دریای شمال و داوری انگلیس - فرانسه در سال ۱۹۷۷ نیز عمل کردند (۱۷). به نظر دیوان، اختلاف میان طول سواحل، شرایط و اوضاع و احوال خاص موجود در مفاد ماده I، پاراگراف ۱، کنوانسیون ۱۹۵۸ را تشکیل می‌دهد. دیوان معتقد بود که در این پرونده، با توجه به اختلاف طول سواحل، به کار بردن خط میانه منجر به نتایج آشکارا غیرمنصفانه‌ای می‌شود و در پرتو

۱- برخی قضات، به مخالفت با این عملکرد دیوان پرداختند. قاضی والتیکوس، در نظریه جداگانه خود معتقد است که عامل تفاوت در طول سواحل نباید مدنظر قرار می‌گرفته و دلیل موجهی برای اصلاح خط میانه نبوده است. قاضی شوبل نیز معتقد است که راجع به این حقیقت که سواحل لیبی طولانی‌تر است، از آن جا که همواره پذیرفته شده که قاعده مثلث از رأس زاویه طولانی‌تر است، طبیعتاً این نتیجه به دست می‌آید که منطقه وسیع‌تری در آن سوی قاعده (لیبی) نسبت به رأس (مالت) وجود دارد. سپس در ادامه، قاضی شوبل مخالفت خود با رأی دیوان را بدین گونه اظهار می‌دارد که دیوان از این امر فراتر رفته و امتیازی به لیبی می‌دهد، چون سواحل او طولانی‌تر است. دیوان منکر آن است که این کار را به دلیل تناسب انجام می‌دهد، ولی هیچ عذر دیگری ارائه نمی‌دهد. در عوض به نظر می‌رسد که دیوان، رأی خود را به خاطر طولانی‌تر بودن سواحل لیبی نسبت به مالت، بر نوعی غریزه الهام بخش در دادن امتیاز به او مبتنی ساخته است (۱۶).

در قضیه مرز زمینی، جزیره‌ای و دریایی میان السالوادور و هندوراس، شعبه دیوان قابل اعمال بودن اصل تصرف حقوقی در دریا را نیز پذیرفت. شعبه دیوان اظهار داشت که این لازم است که وضعیت حقوقی آب‌های خلیج فونسکا در سال ۱۸۲۱، در زمان جانشینی از اسپانیا بررسی شود، برای این که اصل تصرف حقوقی، بایستی علاوه بر خشکی، نسبت به آب‌های خلیج نیز اعمال شود (۱۹). سپس، شعبه در مورد ویژگی حقوقی آب‌های خلیج فونسکا اشعار داشت که مدرکی وجود ندارد دال بر این که اصل تصرف حقوقی، در تعیین حدود انجام شده در سال ۱۹۰۰ میان نیکاراگوئه و هندوراس، که با اعمال متد خط منصف همراه بود، اعمال شده باشد و آشکار است که کمیسیون مشترک مسئول آن تعیین حدود، کارش را در مرزهای خشکی، بر عنوان مالکیتی قرن ۱۷ و ۱۸ مبتنی نموده، اما صرفاً این قاعده کلی را پذیرفته که «آنجا، به هر کشور آن بخش از خلیج فونسکا تعلق دارد که نزدیک و مجاور سواحلش است». سپس دیوان ادامه داد که به نظر می‌رسد در این شرایط و اوضاع و احوال، جانشینی مشترک سه کشور نسبت به منطقه دریایی، نتیجه منطقی خود اصل تصرف حقوقی باشد (۱۸). این رویکرد دیوان، در قضیه اختلاف سرزمینی و دریایی میان نیکاراگوئه و هندوراس، بار دیگر مورد تأیید قرار گرفت و دیوان اعلام داشت که اصل تصرف حقوقی، ممکن است نسبت به مناطق ساحلی و مناطق دریایی اعمال گردد (۱۳). بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که اصل بنیادین ثبات مرزها، در چنین وضعیت‌هایی نیز اعمال می‌شود و در این مفهوم، تفاوتی اساسی میان مرزهای زمینی و دریایی وجود ندارد. هر دو، با تعیین حدود حاکمیت فضایی کشور مربوطه ارتباط دارند و فلسفه پشت سر هر دو نوع مرز، یکسان است. همان فلسفه‌ای که

بندی رسید که جانشینی کشورها نسبت به مرزهای دریایی، همانند مرزهای زمینی، نسبت به گینه بیسائو اعمال می‌شود. این حقیقت که اسناد استعماری، به طور خاص، به مرزهای دریایی اشاره نکرده‌اند، نمی‌تواند به این معنی باشد که عمل چنین مرزهای استعماری مورد توافقی متوقف می‌شود و آنچه قابل توجه و مهم است، فقدان اعتراضها علیه چنین مرزهایی است.

اختلاف طول سواحل، دیوان نتیجه گرفت که خط میانه بایستی اصلاح شود یا تغییر یابد، به طریقی که تعیین حدود نزدیک‌تر به ساحل جان ماین را عملی کند (۱۷). دیوان بارها نشان داده است که به عملکرد قبلی خود پایبند است و این بار، در قضیه اختلاف سرزمینی و دریایی میان نیکاراگوئه و کلمبیا، دیوان عیناً به تصمیم و عملکرد خود در قضیه جان ماین و گرینلند وفادار ماند و اعلام داشت که عدم تناسب میان سواحل مربوطه کلمبیا و نیکاراگوئه تقریباً ۲:۱ است و این شبیه به عدم تناسبی است که دیوان در قضیه مربوط به تعیین حدود دریایی در منطقه میان گرینلند و جان ماین در نظر گرفت، که این امر، اصلاح یا تغییر خط موقتی را ایجاب می‌کند (تقریباً ۹:۱). سپس دیوان ادامه داد که این عدم تناسبی اساسی است و دیوان ملاحظه می‌کند که به خصوص درباره مناطق دریایی متداخل شرق جزایر کلمبیا، اصلاح یا تغییر خط موقتی را ایجاب می‌کند (۱۸). انتها، باید متذکر شد که یکی از موارد مهمی که در عملکرد دیوان ملاحظه می‌شود و مبین آن است که علیرغم تفاوت‌های موجود میان تعیین حدود مرزهای زمینی و دریایی، آن‌ها از بسیاری جهات با هم مرتبط و حتی شبیه هم هستند و این ارتباط نیز مدنظر دیوان قرار گرفته، این موضوع است که دیوان معتقد است که اصل تصرف حقوقی، نه تنها نسبت به مرزهای زمینی، بلکه نسبت به مرزهای دریایی نیز قابل اعمال است.

۱- قاضی فیشر، به مخالفت با رأی دیوان در این پرونده پرداخت، او ملاحظه نمود که وقتی منصفانه بودن تعیین حدود ارزیابی می‌شود، نه تنها فاکتورهای جغرافیایی، بلکه فاکتورهای جمعیتی و اقتصادی - اجتماعی نیز باید ایفاء نقش کنند. کاری که دیوان در این پرونده انجام نداده است و به همین دلیل، قاضی فیشر با مبانی رأی دیوان موافق نیست (۱۷).

۲- این موضوع، در رأی داوری گینه بیسائو - سنگال در سال ۱۹۸۹ مورد بحث قرار گرفت، جایی که گینه بیسائو، در رابطه با مرزهای دریایی دو کشور استدلال می‌کرد که جانشینی کشور نسبت به مرزهای دریایی اعمال نمی‌شود. اکثریت محکمه با این استدلال موافق نبودند. محکمه معتقد بود که رفتار خود گینه بیسائو نشان داده است که او باور دارد که جانشینی کشورها، در رابطه با معاهدات مرزی دریایی هم اعمال می‌شود. محکمه به این جمع

جزیره شد و اعتقاد داشت که این پدیده، باید به عنوان میراث مشترک یا نگرانی مشترک بشریت حفظ شود و این امر را وظیفه‌ای فراتر از وظیفه مساحین و نقشه بردارانی می‌دانست که مشخصه‌ها و اشکال جغرافیایی بر روی زمین را ترسیم می‌کنند. به نظر وی، با بلوغ حقوق بین الملل، امروزه دیگر کشورها با روش صرف مکانیکی، مرزها را تحدید حدود نمی‌کنند و در حوزه محیط زیست، شناسایی فزاینده و رو به رشد ارزش‌های میراث جهانی، از این که از چنین طرز برخورد سلبی و جامدی پیروی شود، جلوگیری می‌کند (۲۱).

به نظر او، ما وارد دوره‌ای شده‌ایم که همکاری و تشریح مساعی فعال، به جای همزیستی منفعل، کلید راهنمای دلواپسی‌های حقوق بین الملل شده است، پس ناگزیر باید چنین دلواپسی‌هایی، ملاحظه و توجه قضایی فزاینده‌ای را دریافت کنند. وی معتقد است که در این پرونده، اصول حقوق بین الملل که دیوان باید براساس آن‌ها نیز تصمیم‌گیری کند، شامل اصول به رسمیت شناخته شده حقوق محیط زیست می‌شوند و نمی‌توانند نادیده گرفته شوند. از دیوان تنها خواسته نشده که صرفاً مرز میان بوتسوانا و نامیبیا را تعیین کند، بلکه خواسته شده تا وضعیت قانونی جزیره را نیز تعیین کند. این امر، دیوان را قادر می‌سازد تا رژیم حقوقی خاصی را برای جزیره ایجاد کند و او بایستی چنین کاری را انجام می‌دهد است (۲۱). اوسپس ادامه می‌دهد که بایستی در تفسیر و اجرای معاهده، ملاحظات زیست محیطی خاص، با توجه مناسب و مقتضی به مفاهیم و استانداردهای قانونی معاهده، در نظر گرفته شوند و در این بین، مفهوم رژیم مشترک بر سر منابعی که برای هر دو طرف بسیار باارزش است، باید توجهی خاص را دریافت کند (۲۱).

در مجموع، به نظر او، این رژیم مشترک باید برای حوزه‌های زیر تعبیه شود:

- حفاظت از گیاهان و جانداران
- حق دسترسی به جزیره برای اتباع دو کشور
- تنظیم رفت و آمد توریستی
- مدیریت و حفاظت از رودخانه

برای اعمال اصل تصرف حقوقی در مرزهای زمینی وجود دارد، در مرزهای دریایی نیز وجود دارد. ثبات، در هر دو حوزه مدنظر است و نظم و امنیت بین المللی در هر دو منطقه خشکی و دریا، حائز اهمیت و مورد نیاز است. در یک نگاه کلی، می‌توان دریافت که مرزهای زمینی و دریایی بر هم تأثیرگذارند و این امر، به خصوص در وضعیت‌هایی که پرونده ارجاعی به محکمه، هر دوی آنها را دربر می‌گیرد، بیشتر قابل مشاهده است (۴).

۲- نقش محیط زیست در تعیین حدود مرزهای زمینی

محیط زیست سالم، به عنوان یکی از مصادیق حقوق بشر، در آراء متعددی، مدنظر دیوان قرار گرفته است. به عنوان مثال، دیوان در رأی کارخانه خمیر کاغذ بر روی رودخانه اروگوئه میان آرژانتین و اروگوئه اعلام نمود که دو طرف توافق دارند که مشورت با جمعیت‌های تحت تأثیر، بایستی قسمتی از ارزیابی اثر زیست محیطی را تشکیل دهد (۲۰). سپس دیوان به ارزیابی عملکرد اروگوئه در این رابطه پرداخت و دریافت که مشورت نسبت به این جمعیت‌ها، توسط اروگوئه صورت پذیرفته است (۲۰). در ادامه، دیوان در رأی جزیره کاسی کی لی/سه دودو میان بوتسوانا و نامیبیا نیز مسئله حفاظت زیست محیطی را از نظر دور نداشت و پس از این که متذکر شد که اتباع دو کشور و شناورهای حامل پرچم آنها، باید از رفتاری برابر در کانال‌های جزیره برخوردار باشند، عنوان داشت که آنها باید مشمول شرایط مشابه کشتیرانی و حفاظت زیست محیطی قرار گیرند (۲۱). سپس، همین امر محلی شد تا قاضی ویرامانتری، به بیان دیدگاه‌های ارزشمند خود در باب محیط زیست، به عنوان یکی از حقوق انسانی بپردازد. به نظر او، هر چند جزیره متعلق به نامیبیاست، ولی وی خواهان شکل‌گیری یک رژیم مشترک برای حفاظت از منافع زیست محیطی

۱- به عنوان مثال، دیوان عنوان داشت که هیأتی در ۲ دسامبر ۲۰۰۲ در ریونگرو و در ۱۲ دسامبر ۲۰۰۲ در فری بنتوس تشکیل شده و در آن، اثرات مخرب زیست محیطی مطرح شده است، که ساکنان نیز در آن شرکت کرده و ۸۳۱ سند، حاوی سؤال‌ها یا نگرانی آنها ارائه شده است (۲۱).

حوزه ملزم نیست دایره وسیعی از فاکتورهای ذیربط را در نظر بگیرد و به منظور متعادل کردن آنها، حساب کند که آیا در کل، آن‌ها خارج از ارائه یک نتیجه منصفانه، در چنین شرایطی بر اختلاف تأثیر می‌گذارند؟ محکمه ملزم است که به دقت و با احتیاط موضوع عنوان مالکیت قانونی را بررسی نماید، که معاهدات قابل اجرا و هرگونه تعهد یک جانبه‌ی مربوطه و نمایش مؤثر حاکمیت است (۲۰). در مورد مرزهای زمینی نیز ممکن است وضعیت‌هایی به وجود آیند که به واسطه ارجاع به عناوین مالکیت یا نمایش‌های پیش یا پس از استقلال سلطه و اقتدار، نتوان در آنها خط تصرف حقوقی را تعیین کرد و این امر مقدور نباشد که با ارجاع به اصول سنتی اکتساب عنوان مالکیت سرزمین، بتوان خط مجددی را از نو تثبیت کرد. در چنین وضعیت‌هایی، باید به دیگر فاکتورها توجه کرد. روشن است که انصاف، در موسع‌ترین مفهوم آن، برای اختلاف‌های مرزی زمینی مناسب نیست، اما به نظر می‌رسد که در وضعیت‌های اجباری خاص، در جایی که شکاف موجود در خط مرزی را نمی‌توان به نحوی دیگر پر کرد، انصاف می‌تواند به ایفاء نقش بپردازد. البته باید توجه داشت که نیاز است که این شکاف ناچیز باشد. در رأی داوری مرزهای هندوراس، محکمه داوری به تعدادی از وضعیت‌های خاص که توجهی ویژه را لازم داشتند، به عنوان این که عدالت و انصاف ممکن است ایجاب کند، اشاره نمود، نظیر این حقیقت که یک منطقه خاص، در اصل بخشی از سرزمین هندوراس بوده است و به صورت انحصاری برای اهداف رژیم سلطنتی خاصی که به پایان رسیده، جدا شده است (۲۳). معاهده ۱۸۳۰، محکمه را مجاز نمود تا در جایی که مقتضی می‌بیند و ما به ازاء لازم را تعیین می‌نماید، از خط تصرف حقوقی محض و سخت منحرف شود و این امر، به عنوان اختیار دادن به محکمه، جهت تعیین یک خط قطعی، آن چنان که عدالت می‌تواند ایجاب کند، تفسیر شد. محکمه نتیجه گیری کرد که یک مرز قطعی و نهایی، بدون توجه به توافق درباره سرزمین و انصاف ایجاد شده به وسیله

- آزادی جابجایی و حرکت حیوانات وحشی به سوی جزیره و از طرف جزیره
- نظارت وسیع شکاربانان
- اجازه دادن و ممنوع نمودن برخی فعالیت‌ها در جزیره
- اتخاذ مجموعه مشترکی از اصول، برای حفاظت از منابع طبیعی منطقه، به طور خاص، شامل مراقبت و حفاظت از حیات وحش (۲۱)

۳- نقش انصاف در آراء قضایی مرزی و اراضی

«انصاف» یکی از اصول کلی حقوق، در صورت بروز اختلاف میان طرف‌های معامله، به تنهایی و یا در کنار دیگر منابع حقوقی (قانون، کنوانسیون، عرف و ... بسته به مورد) جهت رفع منازعه ارجاعی به قاضی یا داور، مورد استناد قرار می‌گیرد و اختلافات فی‌مابین بر مبنای همین اصول کلی حقوقی حل و فصل می‌گردد (۲۲). انصاف (به عنوان جرح و تعدیل قاعده حقوقی) در تحدید حدودهای دریایی، با تمرکز بر نیاز به رسیدن به یک راه حل منصفانه در شرایط و اوضاع و احوال خاص، بر مبنای قواعد موجود حقوق بین‌الملل، ایفاء نقش کرده است. چنین کاربردی از انصاف، به منظور تخفیف دادن و کاستن از بی‌عدالتی‌های خاص است و جهت دست کاری کردن ماهیت، به زیان قواعد حقوقی، نمی‌تواند بسط و توسعه داده شود (۸). به هر حال، آنچه که واقعاً در نظر گرفته می‌شود، دستیابی به یک نتیجه‌ی منصفانه، در پرتو تمامی ملاحظات مربوطه است (۹). سیر تکاملی انصاف در بالاترین حد، در رابطه با تحدید حدودهای دریایی صورت گرفته است و مرزهای زمینی، در دسته‌بندی متفاوتی قرار می‌گیرند. در مورد تحدید حدودهای مرز خشکی، مسئله، یافتن این امر است که طرفین در گذشته چه خط تحدید حدودی را مورد توافق قرار داده‌اند و بنابراین به آن موظف و مقید باقی می‌مانند. موضوع کلیدی در تحدید حدود مرزهای زمینی این است که کدام طرف، عنوان مالکیت را به نحوی مؤثر بر سرزمین مورد ادعا برقرار کرده است. بنابراین در اینجا فضایی برای انصاف، در نقش موسع آن وجود ندارد و محکمه بین المللی در این

(۲۴). انصاف، به عنوان وسیله تعدیل قاعده حقوقی، جهت تعیین یک قسمت از مرز خشکی (بخش چهارم) در اختلاف مرز زمینی، جزیره‌ای و دریایی میان السالوادور و هندوراس نیز به کار گرفته شد. در اوضاع و احوال خاص این پرونده، در مورد این بخش، شعبه تعیین خط تصرف حقوقی را در این منطقه غیر ممکن دانست و این امر را درست دید که به انصاف، به عنوان جرح و تعدیل متوسل شود و به عنوان یک راه حل معقول و منصفانه، خط پیشنهاد شده در مذاکرات ۱۸۶۹ میان دو کشور را پذیرفت (۲۵). در ادامه، در قسمت دیگری از همین پرونده، شعبه پذیرفت که در مورد یک جزیره غیر مسکونی کوچک خاص، متصل به یک جزیره بزرگ‌تر، این موضوع به معنی آن است که آن جزیره کوچک، برای این که موضوع حاکمیت آنها با هم حل و فصل شود، می‌تواند وابسته و متعلق به جزیره بزرگ‌تر در نظر گرفته شود (۲۵). این پروسه می‌تواند به عنوان فرایندی از انصاف در نظر گرفته شود، برای این که دیوان خواست تا از بن بست حقوقی و از این امر که نتواند در این بخش تصمیمی بگیرد، خارج شود. به عبارتی، انصاف، در مواقعی که تصمیم‌گیری برای محکمه بین‌المللی مقدور نباشد، به کمک می‌آید و به حل و فصل مسائل ارضی و مرزی کمک می‌کند. توسل به انصاف در برخی وضعیت‌های خاص، در میان قضات دیوان نیز طرفدارانی دارد. قضیه اختلاف مرز زمینی و دریایی میان کامرون و نیجریه، جایی بود که در آن، برخی از قضات، عملکرد دیوان در باب بی توجهی به ملاحظات منصفانه را به باد انتقاد گرفتند. یکی از سؤال‌های مطروحه از دیوان این بود که چرا در رابطه با تحدید حدود زمینی در باکاسی، دیوان به اصول انصاف استناد نکرده است؟ قاضی عجیلا، در نظریه مخالف خود عنوان نمود که بزرگ‌ترین وظیفه دیوان این است که رأیی صادر کند که عدالت، مطابق با حفظ صلح و امنیت بین‌المللی در هر منطقه‌ای از جهان را همانگونه که قاضی برآورده کند. کروما نیز در نظریه مخالف خود، اظهار داشت که هدف اصلی حقوق اجرای عدالت است و جایی که حقوق به درستی (۲۶). اعمال نشود، می‌تواند به یک بی‌عدالتی منجر شود (۲۰).

اقدامات طرف های مربوطه، نمی‌تواند به طریقی مطلوب تعیین شود (۲۳).

در قضیه اختلاف مرزی میان بورکینافاسو و مالی، شعبه دیوان بر مفهوم انصاف به عنوان وسیله جرح و تعدیل قاعده حقوقی صحه گذاشت و آن را به عنوان آن شکلی از انصاف توصیف کرد که یک متد تفسیر حقوق مجری را تشکیل می‌دهد و یکی از نشانه‌ها و صفات آن است^۱ (۲۴). شعبه، در رابطه با برکه سوم^۲ عنوان داشت که با اسنادی که در اختیار دارد مطمئن است که این برکه، برکه‌ای مرزی است، ولی هیچ علامت و نشانی که متعلق به دوران استعماری باشد را نیافت که بتواند بگوید که این خط مرزی، در شمال یا در جنوب برکه امتداد داشته و یا آن را نصف می‌کرده است (۲۴). در چنین وضعی، شعبه یادآور شد که هرچند طرف‌ها به او این اختیار را نداده‌اند که به انتخاب خود، مرز مناسب را تعیین کند، ولی او وظیفه دارد که خطی دقیق را ترسیم نماید و بدین منظور، می‌تواند به انصاف به عنوان وسیله تعدیل قاعده حقوقی توسل جوید که طرفین، قابل اجرا بودن آن را در قضیه حاضر اذعان کرده‌اند (۲۴). سپس شعبه دیوان بر این نکته تمرکز کرد که توسل به مفهوم انصاف، به منظور تغییر و اصلاح یک مرز تثبیت شده، کاملاً غیر موجه است و عنوان داشت که به خصوص در زمینه آفریقا، ناکارآمدی و نقایص آشکار بسیاری از مرزهای به ارث رسیده از استعمار، از نقطه نظر نژادی، جغرافیایی یا اداری، نمی‌تواند این ادعا را تأیید کند که تغییر و اصلاح این مرزها بر مبنای ملاحظات انصاف، واجب و ضروری یا قابل توجیه است. به هر حال، این مرزها که ممکن است رضایت بخش نباشند، دارای مرجع و اقتدار تصرف حقوقی هستند و از این رو کاملاً منطبق با حقوق بین‌الملل معاصر هستند. شعبه تأکید نمود که جدای از حالت تصمیم‌کدخدامنشانه حاصله از موافقت طرفین، موضوع، صرفاً یافتن یک راه حل منصفانه نیست، بلکه یک راه حل منصفانه ناشی از حقوق قابل اعمال است (۲۴). آن گاه شعبه در یک روش منصفانه، برکه را به دو قسمت تقسیم نمود

۱- به نظر شعبه، انصاف به عنوان یک مفهوم حقوقی، تجلی مستقیمی از ایده عدالت است (۲۵).

نایب رئیس ویرامانتری، قاضی دیگری است که در قضیه کاسی کی لی/سه دودو میان بوتسوانا و نامیبیا، ملاحظات منصفانه را مورد توجه قرار داد. او در نظریه مخالف خود عنوان نمود که هدف یک مرز رودخانه‌ای این است که به هر دو کشور ساحلی، استفاده و منافع مساوی از مرز رودخانه را بدهد. اگر مرزی که تعیین شده است، کانالی باشد که برای حمل و نقل حجم شناورهایی که رودخانه را مورد استفاده قرار می‌دهند مناسب نباشد، هر دو کشور قادر نخواهند بود که رودخانه را به نحوی منصفانه مورد استفاده قرار دهند. این استفاده دارای اهمیت از رودخانه، بایستی به نحوی منصفانه، توسط هر دو کشور ساحلی تقسیم شود (۲۱).

در واقع، در نظر قاضی ویرامانتری، یکی از راه‌های منصفانه که می‌تواند در این وضعیت اجرا شود، ایجاد یک رژیم مشترک در منطقه است؛ به طوریکه هیچ کدام از طرفین از استفاده از آن محروم نشوند (۲۱). به نظر او، در مستقر نمودن مرز مطابق با معاهده ۱۸۹۰، دیوان حق دارد که ملاحظات منصفانه را تا جایی که از شرایط معاهده منحرف نشود، مورد توجه قرار دهد. ملاحظات منصفانه محافظت از منابع طبیعی با ارزش، بر طبق اصول حاکم بر حقوق محیط زیست، به طریقی که قاضی ویرامانتری در ذهن دارد، به هیچ طریقی به ستیز با تبعیت از شرایط معاهده بر نمی‌خیزد (۲۱).

نتیجه‌گیری

با توجه به پژوهش باید گفت؛ دیوان بین‌المللی دادگستری، اگر چه در تعیین حدود مرزهای زمینی علائق و منافع مردم مرزنشین را عامل تحدید حدود مرزها تلقی نمی‌کند و به طور مستقیم مرزهای میان طرفین اختلاف را بر اساس این عامل تعیین نمی‌نماید، اما در آراء خود، منافع و علائق جمعیت‌های مرزی را که تحت تأثیر مرز هستند، مورد توجه قرار داده و از

کشورها می‌خواهد که در علامت گذاری مرزهای خود، به این عامل توجه کنند. کشورها نیز در عمل نشان داده‌اند که کم و بیش، در تعیین حدود مرزهای خود - به ویژه در علامت گذاری و حفظ و نگهداری مرزها - به فاکتورهای انسانی و از جمله محیط‌زیست توجه می‌کنند و به نوعی، این اعتقاد حقوقی در میان آنها شکل گرفته است. اظهارات فوق بدین معنی نیست که حقوق مردم در موارد مختلف و از جمله محیط‌زیست نقض نمی‌شود و هرگز تخلفی در این باب از سوی کشورها صورت نمی‌گیرد، بلکه باید به این موضوع توجه کرد که حتی وقتی که کشورها حقوق مرزنشینان را مورد بی توجهی قرار میدهند و یا آنها را نقض می‌کنند، توجیهاتی را به کار می‌برند تا این کار خود را از لحاظ حقوقی موجه جلوه دهند و هرگز به طور مستقیم چنین تخلفی را نمی‌پذیرند و همین امر هم می‌تواند نشانه‌ای دیگر از شکل‌گیری اعتقاد حقوقی، در جهت توجه به منافع و علائق مردم مرزنشین در بین کشورها باشد. باید گفت؛ علیرغم انتقاداتی که در پایان هر رأی توسط برخی قضات دیوان مطرح شده‌اند، عملکرد دیوان بین‌المللی دادگستری در باب اختلاف‌های ارضی و مرزی، بیانگر بی طرفی و انسجام آراء دیوان است. وفاداری دیوان به سلسله مراتب ثبات معاهدات مرزی، تصرف حقوقی، سلطه مؤثر، در ایجاد این انسجام در آراء ارضی و مرزی، بسیار تأثیر گذار بوده است.

در پایان، می‌توان گفت که علیرغم کاستی‌ها و نواقص، محاسن پر شمار عملکرد دیوان بین‌المللی دادگستری در باب موضوع-های ارضی و مرزی باعث شده است که دیوان به عنوان تأثیرگذارترین عضو سیستم بین‌المللی، تا حدود زیادی به نیازهای جامعه بین‌المللی در این حوزه پاسخ دهد و تا حدود زیادی هم گام با تحولات حوزه مرزی و ارضی پیش برود، هرچند هنوز هم کاستی‌هایی وجود دارد و راه زیادی باقی مانده است، اما باید به کارهای انجام گرفته و به آینده امیدوار بود.

References

1. Prescott, Victor, & Gillian D Triggs. (2008) *International Frontiers and Boundaries: Law, Politics and*

۱- در نظر قاضی ویرامانتری، عبور مرزهای ملی از سرزمین مورد اختلاف، که یکی از غنی‌ترین مناطق جهان از لحاظ زندگی و حیات وحش است، چنان که این سرزمین را به دو نیم کند، طبیعت بی نظیر آن را نابود خواهد کرد. در نظر وی، برقرار نمودن یک رژیم مشترک، به عنوان یک راه حل منصفانه می‌تواند مناسب باشد (۲۲).

11. Case Concerning the land and maritime boundary between Cameroon and Nigeria, JUDGMENT OF 11 JUNE 1998
12. Case Concerning the land and Maritime Boundary between Cameroon and Nigeria, (Cameroon V. Nigeria), Judgment of 10 October 2002.
13. Case Concerning Territorial and Maritime Dispute between Nicaragua and Honduras in the Caribbean Sea, (Nicaragua V. Honduras), Judgment of 8 October 2007
14. Tanaka, Yoshifumi. (2013) Reflections on the Territorial and Maritime Dispute between Nicaragua and Colombia before the International Court of Justice, *Leiden Journal of International Law*, Vol. 26, Issue. 4.
15. Territorial Sovereignty and Scope of the Dispute, (Eritrea /Yemen), 9 October 1998, *RIAA*, Vol. XXII.
16. Case Concerning the Continental Shelf, (Libyan Arab Jamahiriya / Malta), Judgment of 3 June 1985.
17. Case Concerning Maritime Delimitation in the Area between Greenland and Jan Mayen, (Denmark V. Norway), Judgment of 14 June 1993.
18. Territorial and Maritime Dispute, (Nicaragua V. Colombia), Judgment of 19 November 2012.
19. Case Concerning the Land, Island and Maritime Frontier Dispute, (El Salvador / Honduras), 11 September 1992.
20. Shaw, Malcolm. N. (1996) *The Heritage of States: The Principle of uti Possidetis Juris Today*, *British Yearbook of International Law*, Vol. 67.
- Geography, Martinus Nijhoff Publishers / Brill Academic Public.
2. Kaiyan Homi Kaikobad. (2007) *Interpretation and Revision of International Boundary Decisions (Cambridge Studies in International and Comparative Law, Series Number 49)*, Cambridge University Press.
3. Grant, Thomas. (2015) *Aggression against Ukraine: Territory, Responsibility, and International Law Hardcover*, Palgrave Macmillan; 2015th edition.
4. Saberrad, Mohammad (2016), *Rules for Determining Land Boundaries in International Judicial Opinions*, PhD Research Project in Public International Law, Imam Reza University. (In Persian)
5. *Agean Sea Continental Shelf Case, (Greece V. Turkey)*, Judgment of 19 December 1978.
6. Jafarivaldani, Asghar. (2000). *Iran and International Law*, Tehran: Pazineh Publications. (In Persian)
7. Drissdell, Alasdair; H. Blake, Gerald (1995), *Political Geography of the Middle East and North Africa*, Darreh (Mohajerani), Mir Haidar, Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publications
8. *North Sea Continental Shelf Cases, (Federal Republic of Germany / Denmark; Federal Republic of Germany / Netherlands)*, Judgment of 20 February 1969.
9. Case Concerning the Continental Shelf, (Tunisia / Libyan Arab Jamahiriya), Judgment of 24 February 1982.
10. Case Concerning Maritime Delimitation and Territorial Questions between Qatar and Bahrain, (Qatar V. Bahrain), Judgment of 16 March 2001.

24. The Honduras Borders Case, (Guatemala / Honduras), 23 January 1933, RIAA, Vol. 2.
25. Case Concerning the Frontier Dispute, (Burkina Faso / Republic of Mali), Judgment of 22 December 1986.
26. Case Concerning Sovereignty Over Pulau Ligitan and Pulau Sipadan, (Indonesia / Malaysia), Judgment of 17 December 2002.
21. Case Concerning Pulp Mills on the River Uruguay, (Argentina V. Uruguay), Judgment of 20 April 2010.
22. Case Concerning Kasikili / Sedudu Island, (Botswana / Namibia), Judgment of 13 December 1999.
23. Karimi Niya, MohammadMahdi. (2000). The Position of Fairness in International Trade Law, Journal of Knowledge, No. 49. (In Persian)